

هیچ چیز از نگاه کنجکاو و جست و جوگر « محمود » دور نمی ماند: ستارگان زیبای آسمان که در شبانگاه با او گفت و گو می کردند؛ غروب های خیال انگیز زاینده رود، پرواز کبوتران؛ و از همه بیشتر، ستون ها، گل دسته ها و نقش های زیبای مساجد اصفهان. او دوست داشت همه را نقاشی کند. وقتی با هم کلاسی هایش از مدرسه بیرون می آمد، از او می خواستند تا تصویر کبوتران نشسته بر دیوار را که در دفتر خود کشیده بود، در دفتر آنها نیز بکشد.

روزی که پدرش، دست او را در دست استاد امامی گذاشت؛ آن استاد بزرگ نقاشی، دریافت که محمود استعدادی فوق العاده دارد. استاد امامی مردی پرکار اما بسیار کم حرف بود. او روزهای فراوان، محمود را به ساختن رنگ و آماده کردن قلم موها و بومها مشغول کرد.

در کارگاه استاد امامی، شعرهای دلنشین حافظ و جلال الدین محمد (مولوی)، زمزمه می شد و محمود با این سروده ها و نقش و نگارها پرورش می یافت. بعد از ماه ها، استاد به محمود گفت: «محمود! حالا دیگر وقت آن رسیده است که خودت طراحی کنی.» در این هنگام، محمود با خوش حالی و هیجان گفت: «استاد؛ از کجا باید شروع کنم؟» استاد امامی گفت: «از همه جا؛ از سیاهی شب تا روشنایی سپیده دم، از شفافیت آب تا سختی کوه، از ابرهای گذران تا نقشی که بر خشت ها زده اند.»

محمود شروع کرد. استاد با نگاه‌های تحسین آمیز هنرمندی او را می‌دید و تشویقش می‌کرد؛  
اما مراقب بود که غرور به جان شاگردش نیفتد. همیشه می‌گفت: «غرور، آفت هنر است.»  
روزی که استاد امامی کشیدن آهو را به محمود سر مشق داد، او تمام شب، بیدار ماند و  
در پایان، آهوهای را دید که از هر طرف به او نگاه می‌کردند: از رو به رو، از پشت سر، از  
نیم رخ، در حال فرار و... به یاد مادر خود افتاد که هر وقت کارش گره می‌خورد، می‌گفت: «یا  
ضامن آهو!»



صبح روز بعد، تمام راه را دوید تا گله‌ی آهوانی را که کشیده بود، به استاد نشان دهد.

استاد گفت: «از رو که نکشیدی؟»

محمود، در حالی که سرخ شده بود، گفت: «نه همه را ذهنی کشیده‌ام.»

استاد با هیجان و ناباوری گفت: «حالا چشم‌هایت را ببند و همان آهوپی را که سر مشق

داده بودم، بکش.»

محمود چشم‌هایش را بست و با دو سه حرکتِ قلم، طرح آهو را کشید.

استاد امامی، بی‌صبرانه گفت: «به به! به به! به تومی گویند هنرمند! من مطمئنم که تو یکی

از استادان بزرگ نقاشی خواهی شد.»

سال‌ها بعد، محمود فرشیان، استادی هنرمند و نام‌آشنا در نقاشی شد و کارهای او

شهرت جهانی یافتند.



اکنون کمتر کسی است که نگاره‌ی «عصر عاشورا» ی او را ندیده باشد؛ چه بسیار چشم‌ها که با دیدن حالتِ سوگوار اسب امام حسین (ع) در این اثر، گریسته‌اند و چه زبان‌ها که هنرمندی و نیک‌نامی این استاد بزرگ را ستوده‌اند و با نویسنده و شاعر بزرگ ایران، «سعدی»، هم صدا شده‌اند که:

به کزو مانند سرای زرنگار	نام نیکو، گر بماند ز آدمی
تا بماند نام نیکت، پایدار	نام نیک رفتگان، ضایع مکن